

جلسه ۱۶-۸۳

چهارشنبه - ۱۴۰۲/۱۱/۱۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به خمس سرقفلی بود که مشهور بزرگان وجوب خمس در آن را مفروغ عنه گرفتند البته ثمنی که با آن سرقفلی تهیه می شود که مسلما ربح است و خمس دارد، بحث در خمس خود سرقفلی است. فرض کنیم اصلا بابت سرقفلی پول نداد اما خود سرقفلی ارزش دارد این خمسه چه جور می شود؟

ما عرض کردیم اگر بگوییم سرقفلی تحلیلش یعنی واگذاری حق اجاره دادن مالک حق اجاره دادن را واگذار می کند به این کسی که حق سرقفلی را می خرد می شود یک حق شرعی، مشهور می گویند حق شرعی فایده است اگر عقلاء بابت آن پول می دهند می شود مال و فایده مالیه مثل حق التحجیر حق السبق ولی ما به نظرم اشکال می آید و در بحوث فی کتاب الخمس جلد ۲ صفحه ۱۸۸ تعبیر می کنند لعله ظاهر تعبیرات الاصحاب که متعلق خمس باید عین خارجی باشد ما این را و لو خود ایشان قبول ندارد می گوید فایده صدق بکند و لو عین خارجی نباشد متعلق خمس است اما ما شبهه مان قوی است که ما غنتم ما افاد الناس یعنی عینی که حال یا عین شخصی یا عین کلی که قابل انطباق بر عین شخصیه هست مراد او است. و لذا شما اگر حق سبق به استخراج معدن داشتید اما استخراج معدن نکردید پول هم می دهند به شما اگر راضی بشوید حق سبق شما را بخرند شما نمی فروشید باید خمس بدهید؟ مالک چیزی نیستید در خارج. یا حق تألیف کتاب تألیف کردید و حق تألیف یا شرعی است یا از باب شرط ضمن العقد کتابتان را که می فروشید شرط کردید بر مشتری که نباید چاپ بکند آن را و این باعث حق شده است برای شما حاضرند میلیون ها تومان پول بدهند چون کتاب شما معروف شده، کتاب کمک درسی است که زود معروف می شود!! ولی شما بابت این حق تألیف پولی دریافت نکردید فعلا بنای بر تجدید چاپ ندارید بگوییم باید خمس بدهی؟ چون یک حق شرعی داری که حاضرند برای آن پول بدهند و اگر شما موافقت نکنید اصلا دولت اجازه چاپ به آنها نمی دهد پس شما یک فایده ای دارید که باید خمس آن را بدهید؟ بعید می دانم آقایان به این مطالب ملتزم بشوند. حالا آنهایی که شرعیت را هم مطرح نمی کنند فایده عرفیه را کافی می دانند مثال زیادتر می شود زد، امتیاز وام، نامه برای شما آمده که تا سقف کذا می توانید وام بگیرید و این امتیاز را هم عرف قابل مبادله می داند نمی خواهی وام بگیری ولی باید خمس بدهی چون حق امتیاز وام ارزش دارد این را فکر نکنم کسی بگوید.

[سؤال: ... جواب:] حتی در حق التحجیر، حق التحجیر حق السبق است، حق السبق للاحياء است

مثل حق السبق لاستخراج المعدن او هم حق السبق است فرقی نمی کند.

تخریج دوم سرقفلی وکالت بود یا تخریج سوم شرط مأذونیت در تصرف بود، تخریج چهارم اعطای حق السکنی بود که آقای خوئی می فرمود، برای این چه این موجب خمس بشود؟ من در ضمن یک عقد لازم با شما شرط کردم که من یا هر کسی که من معرفی می کنم بتواند از فروشگاه شما نصف قیمت خرید کند یا در هتل شما با نصف قیمت سکوت بکند حاضر هم هستند افراد بیایند یک پولی بدهند موافقت از من بگیرند حالا یا موافقت کلی بگیرند یا موافقت جزئی، موافقت کلی که می شود کلی می شود پول گرفت یک موافقت کلی امضا می کنم که این آقا هر گاه خواست بتواند از فروشگاه شما نصف قیمت خرید کند، کلی من می توانم این جوری تحصیل درآمد بکنم این شرط شرعی هم هست، در ضمن عقد شما ملتزم شدی که من همچون حقی دارم و بابت این حقی که پیدا کردم و واگذاری این حق عقلاء پول می دهند چرا پول ندهند؟ یک مختصری به من پول می دهد بعد می رود هر چی می خواهد نصف قیمت می خرد، حالا ما نه پولی گرفتیم نه چیزی به ما بگویند خمس بده؟ خمس چی را بدهم؟ و لذا ما در وجوب تخمیس سرقفلی اشکال می کنیم.

حالا چرا بزرگان ما گفتند سرقفلی خمس دارد؟ به نظر من این خطای در مصداق یک مقدار هست، یعنی عرف سرقفلی را که شما مالک هستید در واقع فکر می کند که یک منفعت عینیه شما مالک هستید حیثیتی هست در این ملک در این مغازه، منافع این مغازه ملک شما می شود، عرف این جور حساب می کند، و بعضی از بزرگان مثل آقای خوئی نظرشان این بود که در جایی که عرف در مصداق خطا بکند ولی منشأ بشود که بگوید هذا فائده، یا هذا لیس بفائده ما تابع صدق عرفی فایده هستیم و لو منشأ خطای عرف در تشخیص مصداق باشد.

مثلا شما رفتید یک کشور غیر اسلامی رفتید بانک گفتید وام می خواهم، گفت یک ملیون پوند به تو حاضریم وام بدهیم ولی سود دارد، شما هم که متشرع هستید، قرض ربوی نمی گیرید، قرض ربوی حرام است، آن بنده خدا فکر می کرد که ما راه یحتمال الفقیه راهش را بلد نیستیم گفتیم می گوئیم بله قرض ربوی گرفتن از کافر حرام است اما ما راهش را بلدیم صوری امضا می کنیم این مال را به قصد استنقاذ مال کافر غیر ذمی اخذ می کنیم، این استنقاذ هم که خلاف قانون نیست، بی احترامی عرفی به مال مردم نیست، تا بگوئیم خلاف آن شرط ضمنی است که در ویزا گرفتن به این کشور به شما شرط می کنند که اموال دولت را اموال مردم را به زور و به ناحق نگیرید، نخیر، از آن جهت مشکلی ندارد، صوری امضا می کنید این قرض ربوی را ولی وقتی یک ملیون پوند را گرفتید قصد می کنید تملک مال کافر را و اقساطتان را هم پرداخت می کنید، آقای خوئی سؤال کردند از ایشان که باید خمس بدهیم؟ حالا این یک ملیون پوند تا آخر سال ماند، آقای خوئی فرمودند نخیر، چرا؟ برای این که درست است شما شرعا بلا عوض مالک این یک ملیون پوند هستید بدهکار نیستید اما عرف چون می بیند شما عرفا و قانونا ملزم هستید به ادای اقساط و بدل آن یک ملیون پوند این را مصداق فایده نمی بیند، و لذا خمس ندارد،

مرحوم آقای تبریزی هم همین نظر را داشت ولی آقای سیستانی فرمودند باید خمس بدهید چون عرف اشتباه می‌کند، شما تملک کردی این یک میلیون پوند را بلا عوض، حالا قانون عرف شما را مجبور می‌داند به پرداخت اقساط، شرع که این را نگفت،

[سؤال: ... جواب:] شما اگر از دهان شیر یک میلیون پوند را استنقاذ می‌کردی خمس نمی‌دادی؟

... اگر دولت بگوید بروی کار کنی باید ده درصد مالیات بدهی فایده صدق نمی‌کند؟ آقای خوئی نمی‌فرمود اگر شما درآمدی داشتید دولت ده درصد مالیات بست ولی قبل از این که سال خمسی شما برسد از شما نمی‌گیرد آن را چون فعلا قسطبندی کرده است یا فعلا درگیر دادگاه هستید با این که می‌دانید هیچ گاه به نفع شما و علیه اداره اقتصاد و دارایی حکم نمی‌کند در عین حال از باب الغریض یتشبت بکل حشیش دادگاه می‌روید دادگاه به ضرر شما حکم می‌کند دادگاه تجدید نظر می‌برید او هم به ضرر شما حکم می‌کند دیوان عالی کشور می‌برید مدام تاخیر می‌افتد مالیات نمی‌دهید بله شما امسال ده میلیارد سود کردید حالا بعد از گذشت سال شما مجبورید آقایان تعبیر می‌کنند مثل دزد سر گردنه از شما پول می‌گیرد این که مانع از صدق ربح نیست اما در استنقاذ می‌گویند عرف چون شما را مطالب به بدلش می‌داند فایده صدق نمی‌کند آن هم آقای سیستانی قبول نکرده می‌گوید خطای عرف که اعتبار ندارد.

ولی ما این مثال را طبق فتوای آقای خوئی و آقای تبریزی می‌خواستیم بزنیم که با این که قبول دارند عرف خطا می‌کند در مصداق ولی می‌گویند بالاخره همین که مطالب به بدلش هستید عرفا همین باعث می‌شود عرف به شما نگوید سود کردی، چه سودی کردم، یک میلیون پوند گرفتم درست است قصد شرعی وام ندارم اما یک میلیون پوند گرفتم باید اقساطش را بدهم مثلا این جا اگر قسطش را ندهم که بیچاره‌ام می‌کنم یا حتی در کشور اسلامی یک راهی که آقای سیستانی ارائه دادند این است که این قرض‌های ربوی که بانک‌های دولتی می‌دهند یک راهش این است که شما این‌ها را صوری امضا کنید بعد بگویید، البته بگویید یا نگوید مهم نیست مهم این است که بعد انشا بکنید که این را به خودم قرض دادم، قرض غیر ربوی، این می‌شود قرض، اجازه دادند و بعد اقساطش را گفتند می‌توانید به بانک بدهید کار حرامی هم نکردید چون انشای قرض ربوی نکردید، راه دیگر این است که اصلا قصد قرض نکنید انشای قرض نکنید به عنوان تملک مجهول المالک منتها بعدا هم اقساطش را به بانک خواهید داد این را هم گفتند اشکال ندارد ولی باید خمس بدهید چون تملک مجهول المالک بلاعوض کردید آخر سال هر چی ماند باید خمسش را بدهید. حاکم شرعی اجازه دادند این کار را بکنید، اگر قرض می‌دهید به خودتان که هیچ، بدهکارید شرعا و فایده صدق نمی‌کند ولی اگر تملک مجهول المالک می‌کنید و بعدا اقساط را خواهید داد از باب این که دولت می‌گیرد از شما اقساط را این جا اختلاف است آقای خوئی و آقای تبریزی می‌گویند فایده صدق نمی‌کند چون مطالب به بدلش هستید عرفا آقای سیستانی می‌گویند صدق می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] قرض گرفت از بانک مثلاً، چون قرض الحسنه شد عملاً با آن انشای قرض الحسنه که بعداً کرد این اصل قرض را که می‌دهد مازادش را هم هبه می‌کند به بانک و این هبه در شأنش هست اگر برای مؤنه است خمس ندارد، اما آن مقداری که هنوز اقساط اضافی را که دولت به عنوان سود حساب می‌کند نداده نه، آنها هنوز چیزی نداده هر وقت داد از ربح آن سالی که پرداخت کرده آن اضافه را کم می‌شود. ... آقای خوئی که گفت کل این مبلغ فایده صدق نمی‌کند، شما نظر آقای سیستانی را می‌خواهید آقای سیستانی می‌گویند اگر تملک مجهول المالك است اصلش فایده صدق می‌کند. ... حالا شما گیر ندهید به آن دو تومان، اصل مطلب روشن بشود.

مثال دوم هم بزینم: هبه به شرط هبه، من بدهکار نیستم وقتی شما به من یک میلیون هبه می‌کنی به شرط صریح یا شرط بنایی و ضمنی که من هم بعدها به شما یک میلیون یا بیشتر هبه کنم شرعاً من به آن هبه آینده که بدهکار نیستم، شرط ضمن العقد است واجب الوفاء است. مثل این که من واجب است پولی که دارم انفاق کنم بر زوجه و اولادم، این هم واجب است که من هبه کنم مالی را به این شخصی که امروز این یک میلیون را به من هبه کرده است اما این را آقای سیستانی هم قبول دارند که عرف این را فایده نمی‌داند یک میلیون به من بخشیدند شرط کردند که در آینده به این‌ها یک میلیون و یا بیشتر هبه کنیم یا به خود این یا به شخص دیگر منتها این آقا شرط می‌کند، می‌گوید من آمدم در عروسی شما یک میلیون دادم حالا شرط ضمنی بعد التزام عرفی را هم حالا بحث می‌کنیم شما هم فردا پسر من یا فردا خود من خواستم یک مراسمی داشته باشم بالاخره نمی‌شود، زرنگی نمی‌شود، داد و ستد است، جاده یک طرفه نیست ما امروز یک میلیون کادو می‌آوریم فردا هم باید تو بیاوری و الا دعوایمان می‌شود، گفته می‌شود این فایده نیست یک میلیون گرفتیم باید یک میلیون بدهم و لو بدهکار نیستم اما عرف این را فایده نمی‌داند. حالا اگر کسی این را توسعه بدهد به آن التزامات عرفی که درست است این شرط نکرد اما دیگر واقعا کسر شأن است که این آقا کادو آورد برای عروسی پسر ما ما برای عروسی پسر او کادو نبریم، این کسر شأن را هم اگر ضمیمه کنید بگویید عرفاً فایده صدق نمی‌کند چون جایش باید بدهم این پول را آن وقت دیگر خیلی مسأله آسان‌تر می‌شود اما آنی که آقای سیستانی گفتند در هبه به شرط هبه است که شرط صریح بشود یا شرط ضمنی.

ممکن است شما اشکال کنید بگویید مگر عرف مرجع در تشخیص مصادیق است به نظر شما که این‌جا می‌گویید عرف این‌چور تشخیص می‌دهد که آقای خوئی در مورد استنقاذ گفت یا آقای سیتانی در هبه به شرط هبه گفت. جواب این است که این آقایان عرف را مرجع در تشخیص مصادیق نمی‌دانند و لکن می‌گویند مفهوم فایده عرفاً این‌گونه است که صادق نیست بر این موارد، باز شبهه مفهومی فایده است به عرف رجوع می‌کنیم نه مصادیق فایده منتها منشأ این شبهه مفهومی فایده که به عرف رجوع می‌کنیم این ذهنیت عرف است در مورد استنقاذ که فرق می‌گذارد می‌گوید درست است من اصلاً شرعاً

بدهکار نیستم ولی عرفاً مطالبم به بدل آن مالی که استنفاذ کردم و این منشأ می‌شود اصلاً عرف مفهوم فایده را بر این صادق نداند.

حالا شما عکسش حساب کنید، جایی عرف یک چیزی را فایده می‌داند، فایده عینیه هم می‌داند، می‌گوید این مال فایده است برای تو، ممکن است کسی بگوید این اقساط درازمدت یک ماشین را قسطی به او می‌فروشند ماهی خیلی قسط نازل، شاید بیست ساله که اصلاً به چشم نمی‌آید، ممکن است همان‌جا عرف بگوید این که چیزی نیست، نمی‌گویم کل این ماشین را بگوید فایده است قسط هیچ، مثل هدیه بلاعوض حساب نمی‌کند اما این که بگوید من خرید اقساطی کردم هنوز هم قسطش را ندادم مؤنه‌ام هم نیست اتفاقاً گذاشتم در پارکینگ خانه‌مان استفاده نمی‌کنم چون سریع متهم می‌شوم فعلاً گذاشتیم یک سالی در پارکینگ این را ممکن است بگویم عرف می‌گوید فائده، درست است آن فرمایشی که از آقای بهجت مطرح شد هر وامی فایده است بالاخره مردم این هم دنبال وام گرفتن می‌روند لابد یک سودی در آن است که می‌روند نه آن را خود ایشان فرمود من همچون حرفی یا نگفتیم یا مقصودم نبوده، وام را عرف فایده نمی‌داند ولی این وام‌هایی که اقساط کم درازمدت هست که در بحث استطاعت هم گفتند که پنجاه سال قسط می‌دهد بابت یک وامی آن وقت قسط‌های کم یا آنی که آقای سیستانی گفتند که کل مبلغ اصلاً مربوط هست به دراز مدت که بعد از پنجاه سال بیا کل وامت را تسویه کن ایشان می‌گوید این موجب استطاعت می‌شود عرفاً، این‌جا هم کسی بگوید این ماشینی که با اقساط کم درازمدت است عرف این را فایده می‌داند منتها آن مقداری که بدهکار هستی کم می‌کند، اما این که بگویی اصلاً فایده نیست نه.

حالا این‌ها باید جای خودش بحث بشود من وارد آن بحث‌ها نمی‌خواهم بشوم می‌خواهم تطبیق کنم بر مقام، کسی بگوید در سرقفلی هم عرف تشخیصش این است که شمایی که این مغازه را به نحو سرقفلی در اختیار گرفتی یک حق عینی است نه صرف وکالت، تحلیلش این است و الا از نظر عرف شما یک حق عینی داری در این مغازه، حیث خارجی این مغازه می‌بیند سرقفلی این مغازه را در اختیار داشتن، و لذا از این باب ممکن است کسی بگوید خمس دارد.

ولی به نظر ما این‌جا وقتی عرف به او بگویم این تحلیل‌های شما راجع به سرقفلی درست نیست، ما هیچ حق عینی نسبت به این مغازه نداریم، مالک عین نیستیم مالک منفعت نیستیم ما یک وکالتی داریم از این آقا یک حق السکنایی داریم یک شرط مأذونیتی داریم این‌جا باز هم عرف می‌گوید این فایده عینیه است؟ برای ما واضح نیست. در بعضی مثال‌ها که گفتیم عرف بخاطر خطای در مقدمات واقعا در مفهوم فایده توسعه می‌داد آن استنفاذ را می‌گفت فایده نیست، اما آن ماشین با اقساط درازمدت را عرف می‌گوید فایده است، فرق می‌کند با مانحن‌فیه که به عرف می‌گویم تو اشتباه می‌کنی که فکر می‌کنی من مالک عینی این مغازه هستم. فایده‌ای که متعلق خمس است بنا شد یا عین باشد یا منفعة العین نه حق محض، من نگفتم حق فایده نیست، من می‌گویم انصراف ما افاد الناس و ما غنمتم به عینی است که

فایده است، در خارج یک چیزی هست اسمش فایده است، اسمش غنیمت است، نه صرف حق ذهنی و لو شرعی به نام حق السبق به نام شرط المأذونیه و امثال آن. از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] الان شما این فیش حج عمره، شما ده سال پیش ثبت نام کردید برای حج برای عمره یک مبلغ مختصری دادید، الان همان فیش عمره را چقدر از شما می خرنند، فیش حج را که دیگر خیلی گران می خرنند از شما، ما نمی خواهیم بفروشیم، باید خمس بدهیم. البته این را آقای خوئی و آقای سیستانی هم می گویند خمس نده چون این شرعی نیست شما پولی که پرداخت کردی مال شما بود قرارداد شرعی بسته نشده چون قرارداد شرعی باید غرری نباشد نرخ مشخص باشد الان دولت که مشخص نکرده که بعدا چقدر بدهد و اینقدر مبلغ مشخص را بدهی امسال یا سال دیگر می بریمت، نه، همه اش معلق است و مشکوک است، و لذا اجاره صحیحه واقع نشده، ولی فیشی دست شما هست در بازار خرید و فروش می شود، این ها به نظر ما خمس ندارد، چون من مالک چیزی نیستم، حالا این جا عرض می کنم آقای سیستانی هم می گویند خمس ندارد این فیش چون حق شرعی در کار نیست ملک شرعی در کار نیست، حق عرفی هم که خمس ندارد، حق شرعی خمس دارد. پس اصل وجوب خمس سرقفلی شد مبنی بر احتیاط وجوبی.

حالا بنا بر وجوب تخمیس سرقفلی، یک بار خمس دادید، من امسال این سرقفلی را که مالک هستم صد میلیون می ارزد بسم الله بیست میلیون اگر از مال دیگر بدهم بیست و پنج میلیون می دهم که خمس این بیست میلیون هم داده باشم، سال بعد سرقفلی می شود دویست میلیون، آقایان معمولا می گویند اگر به قصد تجارت نگه داشتی خمس مازاد را بده ولی سرقفلی را معمولا انسان به قصد تجارت نگه نمی دارد بلکه به قصد این نگه می دارد که از سود سرقفلی استفاده کند از مغازه می خواهد استفاده کند، در واقع آلات کسب است نه ما یتجر به، ما یتجر به یعنی آئی که خرید و فروش می کنیم به قصد سود معمولا می گویند خمس ندارد مگر بعد از این که سرقفلی ات را بفروشی آن وقت، ولی عرض کردم عده ای فائلند نه، مثل صاحب کتاب بحوث فی الخمس می گویند سود می کنی، سرقفلی پارسال صد میلیون بود حالا خمسش را دادی دستت درد نکند ولی امسال شده دویست میلیون دو سال دیگر ممکن است بشود یک میلیارد، تو میلیارد می شوی بعد می گویی سود نکردم؟ ما گفتیم که نه، عرفا سود کردن یعنی تحصیل مال زاید، تحصیل مال زاید نکردم من تا نفروشم. اما آنهایی که می گویند خمس دارد، مشکلی که به وجود می آید این است که خمس تصاعدی ممکن است بشود، چطور؟

من برای این که بحث روشن بشود بحث را مثالش را عوض می کنم بعد بر این بحث گران شدن سرقفلی پیاده می کنم، البته فعلا گران شدن سرقفلی را ناشی از تورم ندانید، نخیر، این پارسال قبلا متروک بود الان رونق پیدا کرده و سرقفلی اش گران شده، این جور حساب کنید نه این که پول کم ارزش شده بحث او را می رسم که گرانی یک کالا بخاطر تورم آیا مشمول فایده است کما لعله المشهور یا مشمول فایده نیست بحثش می رسد فعلا بحث این است که گران شدن ناشی از تورم نیست. عرض

کردم اگر ما بگوییم هر گران شدنی و لو قبل از فروش مشمول خمس است این سر از خمس تصاعدی در می‌آورد، خمس تصاعدی چیست که باعث می‌شود یک عده از اصل خمس هم فراری بشوند یک فروعی هست در فقه برای افرادی که بالاخره ایمان‌شان ضعیف و متوسط و این‌ها است ممکن است باعث گریز از خمس بشود یکی ما مطرح می‌کردیم نمی‌خواستیم مطرح بشود دیدیم یک آقایی در رساله جامع آورده، و آن این بود که می‌گفتیم این‌هایی که مغازه می‌خرند با پولی که سال بر آن نگذشته، بیست سال سی سال این مغازه دستش است خمس نداده، امروز می‌گویند مغازه چند می‌ارزد، ده میلیارد خمسش را بده، حل است؟ می‌گویند نه، یک پنجم اجرةالمثل این مغازه را در طول بیست سال حساب کن، بیست سال قبل چند اجاره می‌کردند این مغازه را یک ساله؟ می‌گویند آن موقع ده میلیون، می‌گویند دو میلیون مغازه مال امام بوده باید اجاره‌اش را بدهی به امام علیه السلام، تورمش هم احتیاط واجب این است که حساب کنید، حالا آن بحث دیگری است، سال بعد اجاره‌اش بیست میلیون بوده باید خمس سال بعد که بیست میلیون اجاره بوده یک پنجمش را بدهی، سال بعد شده سی میلیون، آقا! یواش یواش قیمت مغازه که می‌رود بالا اجاره‌اش هم می‌رود بالا می‌گوید این جور که شما حساب کردید کل مغازه را بردارید بروید دیگر.

می‌گویند چون آن خمس اجاره‌ها تدریجی است ما یک وقت بنایی می‌کردیم یک فرغون خریدم پنجاه هزار تومان یک فرغون دیگر اجاره کردند که آخرش پنجاه هزار تومان اجرت آن فرغون دوم شد که اصل فرغون هم صاحب فرغون برداشت و برد، پنجاه هزار تومان هم گرفت، گاهی این جور است، این یک چیزی که باعث فراری شدن مردم می‌شود، دیگر حالا اگر خمس نمی‌دهند نمی‌گوییم این را، خلافش را نمی‌گوییم ولی این را هم نمی‌گوییم چون مطمئنیم اگر بگوییم خمس را نمی‌دهد.

دوم همین خمس تصاعدی است، خمس تصاعدی چیست؟ حالا در آن مثال معروفش که به قصد تجارت شما یک زمینی را خریدید حالا سابقه کشاورزی هم داشت که ملک شرعی شده، به قصد تجارت خریدید بفروشید گران‌تر، مدام گران می‌شود می‌گویی بگذار یک ذره گران‌تر بشود، سال هاست همین جور مدام منتظری گران‌تر بشود دلت هم نمی‌آید بفروشی، خمسش را هم ندادی، اصل پول خمسش را دادی فرض کن، یک میلیون خریدی خمسش را دادی، سال بعد شد دو میلیون، آقای خوئی هم دارد، امام هم دارند، می‌گویند سال بعد شد دو میلیون، چقدر سود؟ چقدر خمس این سود می‌شود؟ دویست هزار تومان از یک میلیون سود، چون اصلش را خمسش را دادی، دویست هزار تومان از دو میلیون می‌شود چقدر؟ یک دهم، یک دهم این زمین مال امام است، یادداشت کن، سال سوم شد چهار میلیون، یعنی یک دهمش شده چقدر؟ چهارصد هزار تومان، او را که هیچ، او سهم امام است که گران شده، اصلاً طمعی به او نکن، مال تو نبود، او سهم امام است که گران شده چهار صد تومان بشود یا هر چی. چقدر شما سود کردی در سال سوم؟ که دو میلیون شد چهار میلیون. یک میلیون و ششصد چون چهارصدش که مال تو نیست، یک میلیون و ششصد خمسش چقدر می‌شود؟ سیصد و بیست، نسبتش

به کل چهار ملیون چقدر می شود؟ حالا حساب کن، آن را هم بپر در حساب امام، بگو این مقدار هم از زمین رفت به ملک امام، هر سال که گران تر می شود ولی هنوز خمسش را ندادی، مدام از سهم تو کم می شود آن سهم سابق امام هر چی گران تر می شود نوش جان امام مال خودش است، سود شما هم یک پنجمش منتقل می شود به امام، مدام سرمایه امام اضافه می شود سرمایه تو کم، تا آخرش به جایی می رسد اگر خیلی طولانی بشود این سالها و خمس ندهی، خمس تصاعدی تقریبا نه دقیقا، اصل زمین را هم از دستت می گیرد چون سهم امام مدام می رود بالا و سود هر چی هست مال امام است و ربطی به شما ندارد، سود شما هم مدام هر سال یک پنجمش در اصل زمین قرار می گیرد و اضافه می شود به سهم امام. به این می گویند خمس تصاعدی. حالا امام می فرمود که مشکل را اضافه می کرد، زاد فی التنبور نعمة اخری، می فرمود این سودهایی که مصرف می کنی، حالا این زمین که ممکن است بگوئیم مصرفی نیست ولی او هم بالاخره اگر استفاده می کنی از زمین، هر چی هم استفاده می کنی ضامن سهم امام هستی، او هم که اضافه می شود به آن خمس تصاعدی، آخرش باید به حالت سینه زنی بروی دفتر مرجع تقلید یا حجة بن الحسن برسد به فریاد ما! که این آقایان چی می خواهند از جان ما!! این نتیجه این می شود.

تامل بفرمایید ان شاء الله، پس فعلا اصل خمس سرقفلی را ما مفروغ عنه گرفتیم ارتفاع قیمتش را حساب می کنیم که سر از خمس تصاعدی در می آورد ببینیم آخرش به کجا ختم می شود.
و الحمد لله رب العالمین.